

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: گرگ گودلز
برگردان: الف. کیوان
فرستنده: علی مشرف
۲۹ جنوری ۲۰۲۵

روشنگری در باره امپریالیسم امروزی



راه شکست دادن تجاوزات امپریالیستی- چه امپریالیسم ایالات متحده باشد و چه هر امپریالیسم دیگری- این است که طبقه کارگر را به مبارزه با برنامه‌های طبقاتی که ریشه‌های امپریالیسم را هدف قرار می‌دهد، یعنی سرمایه‌داری، وارد کنیم. اتحاد حول هدف شکست دادن دشمن امپریالیستی- چه در روسیه، چین، ویتنام یا هر جای دیگر- با ایستادن در کنار کارگران علیه سرمایه و نه با سازش یا توافق با آن به دست آمد

امپریالیسم نه حاصل ایجاد یک کشور خاص است و نه گروهی از دولت‌ها. بلکه این پدیده نتیجه یک مرحله خاص از تکامل جهانی سرمایه است، وضعیتی ذاتاً بین‌المللی، یک کل غیرقابل تقسیم که تنها در روابط کامل آن قابل شناسایی است و هیچ کشوری نمی‌تواند بنا بر اراده خود از آن جدا بماند ...

رزا لوکزامبورگ، بحران سوسیال دموکراسی المان (۱۹۱۶)

بحث‌هایی که در میان نیروهای چپ در مورد ماهیت امپریالیسم در جریان است، از جمله این که آیا چین خلقی یا روسیه سرمایه‌داری یا امپریالیستی هستند، آیا موج صورتی* در امریکای لاتین یک روند سوسیالیستی است، یا این که توسعه گروه بریکس یک حرکت ضد امپریالیستی به شمار می‌آید - هرچه بیشتر و بیشتر پیچیده و داغ تر می‌شوند و به تدریج وارد مباحثات آکادمیک و نظری عمیق‌تر می‌شوند.

در این مباحث، مجموعه‌ای از مسائل و مواضع پیچیده وجود دارد که به هم تنیده شده‌اند و همچنین منافع مختلفی درگیر است؛ از جمله نظریه‌های عمیق و دیرپایی که بشدت احساس شده‌اند، پلتفرم‌های تحقیقاتی و شبکه‌های همپیمانان فکری.

علاوه بر این، این بحث‌ها به طور آشکار یک‌جانبه هستند؛ بر از نظرات آکادمیک اما با مشارکت کم از سوی طبقه کارگر یا فعالان اجتماعی.

با این حال، این مباحث مهم هستند و شایسته بحث و توجه بیشتر می‌باشند.

برای چپ باید روشن باشد که: یک دنیای سرمایه‌داری چندقطبی هیچ شانس بیشتری برای رهائی از آسیب‌های امپریالیسم نسبت به یک دنیای سرمایه‌داری تک‌قطبی ندارد. حتی می‌توان گفت، چندقطبی‌سازی رقابت‌های امپریالیستی را چند برابر و تشدید می‌کند.

مصاحبه اخیر استیوانلز* با فردریکو فوننتس در مجله بین‌المللی *LINKS Journal of Socialist Renewal* نقطه‌ای است برای شروع بازکردن برخی از این مناقشات.

استیوانلز نه به عنوان نماینده یا جانشین کسی در این بحث مطرح است و نه به عنوان هدفی برای استدلال‌های غلط یا تحریف‌شده. به عبارت دیگر، او به عنوان یک فرد مستقل با دیدگاه‌های خاص خود در این بحث حضور دارد و نظراتش نباید به شکلی غلط یا تحریف‌شده ارائه شوند. النز یک آکادمیکر تحلیل‌گر و متفکر است با سابقه‌ای طولانی در جنبش همبستگی امریکای لاتین و با پیشینه‌ای چپ‌گرا.

استیوانلز با استناد به کتاب *امپریالیسم لنین* بیان می‌کند که نظریه لنین هم جنبه «سیاسی-نظامی» و هم جنبه «اقتصادی» دارد، که البته، کاملاً صحیح است. در فصل هفتم کتاب *امپریالیسم*، لنین پنج ویژگی سیستم امپریالیستی را مشخص می‌کند. چهار ویژگی اقتصادی‌اند: نقش تعیین‌کننده سرمایه انحصاری، ادغام سرمایه مالی و صنعتی، صادرات سرمایه و بین‌المللی شدن سرمایه انحصاری. یکی از ویژگی‌ها سیاسی-نظامی است: تقسیم جهان بین بزرگترین قدرت‌های سرمایه‌داری.

لنین تنها به ویژگی‌های سیاسی و نظامی امپریالیسم توجه خاصی نمی‌کند زیرا این ویژگی‌ها در کنار هم برای تعریف امپریالیسم به‌عنوان یک سیستم اقتصادی و سیاسی در اوایل قرن نوزدهم کافی هستند. در واقع، لنین بیشتر بر روی ابعاد اقتصادی و ساختار سرمایه‌داری امپریالیستی تأکید می‌کند و ویژگی‌های سیاسی و نظامی را جزو لاینفک و ضروری این سیستم می‌داند. به عبارت دیگر، او اعتقاد داشت که این ویژگی‌ها به‌طور همزمان باید وجود داشته باشند تا امپریالیسم به‌عنوان یک مرحله تاریخی مشخص شناخته شود، نه این که فقط یک پدیده سطحی یا تصادفی باشد. برای لنین، امپریالیسم یک «مرحله» از توسعه سرمایه‌داری است، نه یک مفهوم جداگانه یا یک اقدام اختیاری که می‌توان آن را ایجاد کرد.

بر اساس نظر جان بلامی فاستر*، سردبیر *Monthly Review*، النز می‌گوید که برخی معتقدند امپریالیسم را می‌توان به دو جنبه مختلف تقسیم کرد. یکی جنبه سیاسی-نظامی (رقابت قدرت‌های بزرگ بر سر سرزمین‌ها) و دیگری جنبه اقتصادی (استثمار سرمایه‌داری). ممکن است این دو تفسیر وجود داشته باشد، اما با توجه به تفسیر یکپارچه لنین از امپریالیسم در فصل هفتم کتاب *امپریالیسم*، این تفسیرها اشتباه از اندیشه لنین برداشت شده‌اند. لنین به‌طور صریح می‌گوید که تعریفی که ارائه می‌دهد شامل «پنج ویژگی اساسی» است که همگی با هم برای تعریف امپریالیسم ضروری‌اند. بنابراین، با توجه به این نظر لنین، تنها یک تفسیر معتبر وجود دارد: تفسیری که هم جنبه‌های اقتصادی و هم جنبه‌های سیاسی-نظامی امپریالیسم را به‌طور همزمان در نظر بگیرد. فاستر و النز درست می‌گویند که کسانی که امپریالیسم را تنها به‌عنوان یک جنبه سیاسی-نظامی (یعنی رقابت بر سر سرزمین‌ها میان قدرت‌های بزرگ) یا تنها به‌عنوان یک جنبه اقتصادی (یعنی استثمار سرمایه‌داری) تفسیر می‌کنند، دچار اشتباه هستند. در واقع، بیشتر سوءتفاهم‌ها

درباره امپریالیسم از زمان لنین به دلیل حمایت از یکی از این تفسیرهای نادرست به وجود آمده است. این تفسیرها امپریالیسم را به عنوان یک سیستم جامع و کامل در نظر نمی‌گیرند، بلکه هر کدام تنها بخشی از آن را می‌بینند.

النر با دقت تفسیر سیاسی-نظامی که آن را به لئو پانچ* و سام گیندین* نسبت می‌دهد، رد می‌کند. این تفسیر امپریالیسم را معادل با سلطه سیاسی ایالات متحده می‌داند که توسط قدرت نظامی حمایت می‌شود. النر این دیدگاه را رد می‌کند چون به نظر او، با توجه به کاهش اعتبار جهانی ایالات متحده و بی‌ثباتی اقتصادی جهانی، این تحلیل نادرست است.

وی می‌گوید تفسیرهایی که جنبه‌های سیاسی-نظامی امپریالیسم را از جنبه‌های اقتصادی جدا می‌کنند، امپریالیسم را از سرمایه‌داری جدا می‌سازند. این چیزی است که لنین به صراحت آن را رد کرده است. به عبارت دیگر، اگر امپریالیسم تنها به سلطه سیاسی و نظامی تقلیل یابد و جنبه اقتصادی آن نادیده گرفته شود، امپریالیسم مدرن، از جمله امپریالیسم ایالات متحده، به نوعی ماجراجوئی‌های امپراتورانی مانند اسکندر مقدونی یا چنگیز خان شباهت پیدا می‌کند، که در آن استثمار در بهترین حالت، ویژگی اتفاقی و فرعی به شمار می‌آید.

النر پس از جنبه سیاسی-نظامی امپریالیسم به تفسیر اقتصادی امپریالیسم می‌پردازد: «در سوی دیگر، آن نظریه‌پردازان چپ‌گرا هستند که بر سلطه سرمایه جهانی تأکید دارند و وجود دولت-ملت را کم اهمیت می‌شمارند.» النر به‌طور خاص به دیدگاهی اشاره می‌کند که ویلیام آی رابینسون، جری هریس و دیگران در اواخر دهه ۱۹۹۰ بیان کردند. این دیدگاه بر پایه موج شدید جهانی‌سازی آن زمان شکل گرفته است و از آن به عنوان مدرکی برای تأسیس یک ابرطبقه فراملی سرمایه‌داری* (TCC) استفاده می‌کند. طبق این دیدگاه، این طبقه فراملی به قدری قدرتمند است که دولت-ملت‌ها را تحت الشعاع قرار می‌دهد و در نهایت می‌تواند آن‌ها را کمرنگ و بی اعتبار کند..

مانند بسیاری از پیش‌بینی‌ها که شواهد کافی برای آن‌ها وجود نداشت، پیش‌بینی‌های مربوط به افول یا مرگ دولت-ملت‌ها با گذشت زمان بی‌اثر شد. جنگ‌های مداوم و گسترش‌یافته در قرن بیست و یکم ثابت کرد که دولت-ملت‌ها هنوز به‌عنوان بازیگران مهم تاریخی باقی مانده‌اند. همچنین، ملی‌گرایی اقتصادی شدیدی که بحران‌های اقتصادی اخیر ایجاد کرده‌اند، نشان‌دهنده افول جهانی‌سازی است - پدیده‌ای که در نهایت ثابت شد تنها یک مرحله گذرا بود و نه یک مرحله جدید از سرمایه‌داری. تحریم‌ها و تعرفه‌ها برای حفظ منافع ملی و در مواجهه با بحران‌ها و دشواری‌ها نشانه‌ای از قدرت و تهاجم دولت‌های ملی هستند.

طوفانی که در یک قوری جای آکادمیک ایجاد شده است، ناشی از تفکیک مصنوعی جنبه‌های اقتصادی و سیاسی-نظامی در نظریه امپریالیسم لنین است و این تفکیک به دلیل نبود وضوح در درک ماهیت دولت امکان‌پذیر شده است. اندیشمندان چپ، به‌ویژه در دنیای انگلیسی‌زبان، از مفهوم لنینی «سرمایه‌داری دولتی-انحصاری» غافل مانده یا آن را به باد تمسخر گرفته‌اند. این مفهوم به فرآیند پیوستن دولت به منافع و نفوذ سرمایه‌داری انحصاری اشاره دارد و توضیح می‌دهد که چرا و چگونه دولت-ملت‌ها امروزه در جنگ‌های انرژی میان روسیه و ایالات متحده و جنگ‌های تکنولوژیک میان چین (برای مثال، هوآوی*) و ایالات متحده عملکرد دارند. رد سطحی مفهوم «سرمایه‌داری دولتی-انحصاری» توسط پل سویزی و پل باران در کتاب *سرمایه انحصاری* (۱۹۶۶) نمایانگر تحقیر آشکاری است که بسیاری از آنچه که به عنوان «مارکسیست‌های غربی» شناخته می‌شوند، نسبت به پروژه‌های تحقیقاتی کمونیستی نشان داده‌اند. در حالی که نظریه سرمایه‌داری دولتی-انحصاری در میان آکادمیک‌های مارکسیست شنیده نمی‌شود، مفهوم اسرارآمیز «دولت در سایه*» به‌طور گسترده پذیرفته شده است، بدون آن که آرامش روشنفکران غربی را به خطر بیندازد.

با این حال، تأکید رایبسون بر اقتصاد سیاسی امپریالیسم را نمی‌توان براحته نادیده گرفت. اتکای او به مفاهیم کلیدی طبقه و استثمار قطعاً برای نظریه‌لنین ضروری است.

در واقع، بزرگترین مشکل برای جنبه سیاسی-نظامی نظریه‌لنین، نه زوال ادعائی دولت-ملت‌ها، بلکه افول سیستم استعماری بود، به‌ویژه با جنبش‌های استقلال‌طلبانه گسترده پس از جنگ جهانی دوم. سلطه بی‌رحمانه و همه‌جانبه کشورهای ضعیف که توسط امپراتوری‌های اسپانیا، فرانسه، پرتغال و بریتانیا اعمال می‌شد - تقسیم جهان به مستعمرات تحت اداره - با استقلال‌ظاهری جایگزین شد به سیستمی از سلطه اقتصادی ملایم‌تر. قوام نکرومه*، انقلابی غنائی، این سیستم را در کتاب خود با عنوان *نئو-استعمار: آخرین مرحله امپریالیسم* «نئو-استعمار» نامید. توضیح نکرومه توانست انسجام و اهمیت جنبه «سیاسی-نظامی» نظریه‌لنین را حفظ کند. او نشان داد که پس از پایان استعمار سنتی، که در آن قدرت‌های بزرگ جهان کشورها را به‌طور مستقیم اداره و کنترل می‌کردند، اکنون جهان به شکلی جدید تقسیم شده است: یک تقسیم‌بندی نئو-استعماری. در این وضعیت، قدرت‌های بزرگ به جای استفاده از استعمار مستقیم، از نفوذ اقتصادی و اعمال سلطه غیرمستقیم برای کنترل کشورها استفاده می‌کنند. به این ترتیب، جهان به حوزه‌هایی تقسیم شده است که در هر یک از آن‌ها یک قدرت بزرگ بر اساس منافع اقتصادی خود غالب است و نفوذ دارد.

از آنجا که النر بدرستی اذعان می‌کند، جنبه‌های اقتصادی و سیاسی-نظامی لنین برای نظریه امپریالیسم او ضروری هستند، او باید با یک سؤال دشوار و پیچیده روبه‌رو شود که همواره چپ‌ها را دچار اختلاف کرده است: جمهوری خلق چین (PRC) چگونه در سیستم امپریالیستی جهانی قرار می‌گیرد؟ مشارکت عمیق و گسترده آن در بازار جهانی چه معنایی دارد؟

او به واقعیت‌هایی اشاره می‌کند که جمهوری خلق چین پایگاه‌هایی در سراسر جهان ندارد، از تحریم‌ها استفاده نمی‌کند (که البته این درست نیست!) و از بهانه حقوق بشر برای مداخله در امور کشورهای دیگر استفاده نمی‌کند.

اما قطعاً این مسأله از دیدگاه نکرومه که امپریالیسم در دوره پس از جنگ جهانی دوم تنها به اعمال مستقیم قدرت نظامی و اداری و نمایش شوونیسم ملی محدود نمی‌شود، می‌گذرد. به عبارت دیگر، امپریالیسم به تقسیم جهان به حوزه‌های نفوذ اشاره دارد که هم قدرت‌های بزرگ را از طریق استثمار بهره‌مند می‌کند و هم رقابت میان قدرت‌های بزرگ برای به‌دست آوردن سهم خود از غنایم را ایجاد می‌کند.

قطعاً جمهوری خلق چین (PRC) سیاستی مبتنی بر بهره‌کشی امپریالیستی را اعلام نمی‌کند، اما هیچ‌یک از قدرت‌های بزرگ گذشته نیز چنین چیزی را اعلام نکردند. در حقیقت، امپریالیسم همیشه - چه صادقانه و چه غیرصادقانه - به‌عنوان چیزی مفید برای تمام طرف‌ها ارائه شده است؛ چه به‌عنوان یک فرآیند تمدن‌سازی، تقویت پدران، یا محافظت در برابر تهدیدات دیگر قدرت‌ها. رهبری چین ممکن است به‌طور واقعی باور داشته باشد که تجارت، سرمایه‌گذاری و همکاری‌های آن با کشورهای دیگر پیروزی برای همه است - همانطور که برخی آن را «برد-برد» می‌نامند.

اما این همان پاسخی است که قدرت‌های بزرگ همیشه ارائه می‌دهند، در حالی که از سرمایه، دانش فنی و تجارت خود برای سودآوری شرکت‌هایشان استفاده می‌کنند. شاید بدنام‌ترین نمونه از این پروژه‌های «برد-برد»، طرح مارشال باشد. این طرح به اروپا به‌عنوان یک «برد-برد» ارائه شد، بر پایه فقر اروپا و سخاوت آمریکا. میلیارد‌ها دلار برای وام‌ها، کمک‌های مالی و سرمایه‌گذاری در اروپا تخصیص یافت. تاریخ نشان می‌دهد که این طرح میلیارد‌ها دلار کسب‌وکار جدید برای شرکت‌های امریکائی ایجاد کرد، وابستگی سیاسی و وفاداری در دوران جنگ سرد را به همراه داشت و بازارهای جدیدی را برای دهه‌ها در اختیار امریکا قرار داد.

البته، بزرگترین برندگان این طرح، شرکت‌های امریکائی و همتایان اروپائی آنها بودند که بشدت به سرمایه‌های نیاز داشتند.

سایر پروژه‌های سرمایه‌گذاری و «کمک» امریکا، مانند اتحاد برای پیشرفت، آشکارا بیشتر با منافع امریکا هدایت می‌شدند و حتی کمتر از آنچه ادعا می‌شد، به‌نفع کشورهای هدف بودند.

این دوره، عصر نظریه‌های توسعه والتر روستو (W.W. Rostow) * بود که نقشه راه و توجیهی برای سرمایه‌گذاری در کشورهای فقیرتر و نفوذ شرکت‌های بزرگ در آنها ارائه می‌کرد. در واقع، این نظریه توجیهی برای نواستعمار بود. با این حال، نظریه مرحله‌ای روستو درباره ارتقای کشورها از فقر، می‌تواند به شکلی شگفت‌آور با منطق ستراتیژی‌های سرمایه‌گذاری خارجی جمهوری خلق چین (PRC) هماهنگ به نظر برسد.

سخت است در برابر این وسوسه مقاومت کرد که بپرسیم: چه تفاوتی بین طرح ابتکاری کمربند و جاده (BRI) جمهوری خلق چین و طرح مارشال وجود دارد؟ یا برای استفاده از مثالی از زمان لنین، پروژه راه‌آهن برلین-بغداد چه تفاوتی با این طرح‌ها دارد؟

تردیدی وجود ندارد که جمهوری خلق چین - فارغ از اهداف حزب کمونیست حاکم آن - دارای یک بخش بزرگ سرمایه‌داری است. بسیاری از شرکت‌های این کشور، که می‌توان گفت به انحصار نزدیک هستند، با همتایان امریکائی و اروپائی خود رقابت می‌کنند و همانند آنها به دنبال فرصت‌های سرمایه‌گذاری برای سرمایه‌انباشته خود هستند. این در واقع همان منطق حرکت سرمایه‌داری است.

آنچه برای کسانی که به حزب کمونیست چین (CPC) گرایش دارند گیج‌کننده و نامیدکننده است، ناتوانی رهبران این حزب در ارائه سیاست‌های اقتصادی خود به دیگر کشورها با استفاده از زبان طبقاتی یا به‌کارگیری مفهوم استثمار است. در سخنرانی‌های اخیر شی جین پینگ رئیس‌جمهور چین در اجلاس کازان کشورهای BRICS+، مکرراً به مفاهیمی مانند «چندجانبگرایی»، «توسعه جهانی عادلانه»، «امنیت»، «همکاری»، «پیشبرد اصلاحات در حکمرانی جهانی»، «نوآوری»، «توسعه سبز»، «همزیستی هماهنگ»، «رفاه مشترک» و «مدرن‌سازی» اشاره شده است - مفاهیمی که می‌توانند برای مخاطبان گروه G7 نیز جذاب باشند.

اما این ارزش‌ها چگونه روابط طبقاتی در کشورهای BRICS+ را تغییر خواهند داد؟ چنین تفکری چه تأثیری بر کاهش استثمار توسط شرکت‌های سرمایه‌داری خواهد داشت؟

این پرسش‌ها هستند که الانا و دیگران باید از رهبران جمهوری خلق چین و طرفداران BRICS+ بپرسند. این‌ها پرسش‌هایی هستند که بررسی می‌کنند چگونه دولت-ملت‌های امروزی در سیستم امپریالیستی مشارکت می‌کنند و این مشارکت چه تأثیری بر طبقه کارگر دارد.

مشکل این است که بسیاری از افراد چپ مایلند باور کنند نوعی ضد امپریالیسم وجود دارد که ضد سرمایه‌داری نیست. آنها در ابتکار کمربند و جاده (BRI) و BRICS+ مدلی می‌بینند که با امپریالیسم ایالات متحده رقابت می‌کند و بنابراین می‌توان گفت که ضد امپریالیسم امریکاست، اما سرمایه‌داری را دست نخورده باقی می‌گذارد. با این حال، پذیرفتن این دیدگاه بدون کنار گذاشتن نظریه لنین درباره امپریالیسم ممکن نیست. هر صفحه از جزوه لنین، امپریالیسم، بر ارتباط تنگاتنگ میان امپریالیسم و سرمایه‌داری تأکید می‌کند. حتی زیرعنوان این اثر - بالاترین مرحله سرمایه‌داری - گواهی بر این پیوند است.

النا پیشنهاد می‌کند که می‌توان در ایالات متحده استدلالی سیاسی برای تمرکز بر امپریالیسم امریکا، به جای امپریالیسم به‌طور کلی، ارائه داد. او می‌خواهد ما باور کنیم، از طریق مثالی از تفکر ستراتیژیک برنی سندرز، که انتقاد از

سیاست خارجی ایالات متحده برای طبقه حاکم تهدیدآمیزتر از «سوسیالیسم» سندرز است. این ممکن است درباره موضوع ملایم سوسیال‌دموکراتیک سندرز درست باشد، اما نه درباره هیچ موضع جدی «سوسیالیستی» علیه سرمایه‌داری و چهره بین‌المللی آن.

النر پیشنهاد می‌کند که ضد امپریالیسم به سبک BRICS می‌تواند راهی مؤثر برای جدا کردن گروه‌های مترقی حزب دموکرات از سیاست‌های دستگاه اصلی این حزب باشد. او می‌گوید که بسیاری از افراد، به دلیل انتخاب میان «بد و بدتر»، به نامزدهای این حزب رأی می‌دهند.

به جای مقابله مستقیم با این سیاست شکست‌خورده «انتخاب میان بد و بدتر» یا تلاش برای رد این ایده که همیشه باید به نامزدهای کمتر بد رأی داد، النا معتقد است که چپ می‌تواند از طریق مخالفت با سیاست خارجی آمریکا (که عمدتاً دوحزبی است)، برخی از این افراد را از حمایت کورکورانه از برنامه‌های حزب دموکرات باز دارد. اما اگر قرار باشد فریب‌کاری و تاکتیک‌های غیرمستقیم به‌عنوان ستراتیژی چپ در درون حزب دموکرات باقی بماند، شاید بهتر باشد چپ از مدار حزب دموکرات خارج شود و به فکر ایجاد یک حزب سوم باشد که واقعاً بازتاب‌دهنده ارزش‌ها و اهداف مستقل چپ باشد.

پرسشگر النر، فدریکو فونتس، بدرستی این سؤال را مطرح می‌کند که چگونه تمرکز بر امپریالیسم ایالات متحده به‌عنوان هدف فوری چپ غربی ممکن است مبارزه طبقاتی و تلاش برای سوسیالیسم را تحت‌الشعاع قرار دهد یا حتی با آن در تضاد باشد. او اظهار می‌کند: «ممکن است مشکلی پیش بیاید وقتی که اولویت دادن به امپریالیسم ایالات متحده باعث شود که مبارزات دموکراتیک و کارگری نه تنها کم‌ارزش تلقی شوند، بلکه به طور مستقیم به این دلیل که این مبارزات ممکن است مبارزه علیه امپریالیسم ایالات متحده را تضعیف کنند، با آن‌ها مخالفت شود»

فونتس و النر در این زمینه به‌طور کامل از اختلافات اخیر میان دولت مادورو و حزب کمونیست ونزوئلا (PCV) در مورد جهت‌گیری فرآیند بولیواری آگاه هستند، اختلافی که منجر به تلاش برای از بین بردن حزب کمونیست از سوی حزب حاکم مادورو شد. زیرا حزب کمونیست در انتخابات جولای ۲۰۲۴ با حزب مادورو مخالف بود، مادورو به‌منظور حذف هویت PCV دست به مانور زد و از تأسیس یک حزب کمونیست جعلی حمایت کرد که به‌طور کامل توسط دادگاه‌های ونزوئلا ساخته شده بود.

از دیدگاه حزب کمونیست، دولت مادورو در عمل، اگرچه نه لزوماً در کلام، مبارزه برای سوسیالیسم را رها کرده و علیه طبقه کارگر قرار گرفته و چاویسم را نیز فدای حفظ قدرت خود کرده بود. به‌عنوان یک حزب لنینیستی، حزب کمونیست به این دیدگاه پایبند بود که هیچ ضد امپریالیسمی بدون ضد سرمایه‌داری وجود ندارد. بنابراین، بازگشت دولت از بسیاری از دستاوردهای طبقه کارگر باعث از دست دادن حمایت طبقه کارگر و در نتیجه حمایت حزب کمونیست شد.

برخی از چپ‌گرایان غربی بدون با انکار و نادیده گرفتن واقعیت‌ها بدون انتقاد از دولت مادورو حمایت می‌کنند. آن‌ها دچار توهم هستند واقعیت‌ها غیرقابل انکار. النر جزو کسانی نیست که این واقعیت‌ها را انکار کند.

برخی دیگر استدلال می‌کنند که دفاع از فرآیند بولیواری در برابر توطئه‌های امپریالیسم ایالات متحده باید یک وظیفه بی‌قید و شرط برای همه ونزوئلایی‌های پیشرو، از جمله کمونیست‌ها، باشد. بنابراین، کمونیست‌ها اشتباه کرده‌اند که از دولت حمایت نکردند.

اما قطعاً این طرز فکر از کارگران و نزوئالی می‌خواهد که منافع خود را کنار بگذارند تا از یک مفهوم بورژوائی از حاکمیت ملی حمایت کنند. دفاع از منافع کارگران در برابر بردگی یا استثمار یک قدرت خارجی یک چیز است و دفاع از دولت بورژوائی و استثمارگران آن بدون هیچ‌گونه استثنائی چیز دیگری است.

این سؤالی بود که کارگران و احزاب سیاسی آن‌ها در قرن بیستم در بسیاری از مواقع با آن مواجه بودند: آیا آن‌ها باید زیر پرچم حاکمیت ملی گرد هم آیند در حالی که اساساً چیزی جز افتخار ملی زودگذر نصیبشان نمی‌شد؟ همانطور که لنین، لوکزامبورگ، لیبکنشت و هم‌عصران آن‌ها در طول خونریزی‌های جنگ جهانی اول استدلال کردند، کارگران باید از مشارکت در “ضد امپریالیسم” شونویسم ملی و برخورد دولت‌های سرمایه‌داری خودداری کنند. راه شکست دادن تجاوزات امپریالیستی – چه امپریالیسم ایالات متحده باشد و چه هر امپریالیسم دیگری – این است که طبقه کارگر را به مبارزه با برنامه‌های طبقاتی که ریشه‌های امپریالیسم را هدف قرار می‌دهد، یعنی سرمایه‌داری، وارد کنیم. اتحاد حول هدف شکست دادن دشمن امپریالیستی – چه در روسیه، چین، ویتنام یا هر جای دیگر – با ایستادن در کنار کارگران علیه سرمایه و نه با سازش یا توافق با آن به دست آمد. این پیامی بود که حزب کمونیست سعی داشت به دولت مادورو منتقل کند.

محدود کردن، مهار کردن یا منحرف کردن امپریالیسم ایالات متحده سیستم امپریالیسم را شکست نخواهد داد، همان‌طور که مهار کردن، محدود کردن، منحرف کردن یا حتی غلبه بر امپریالیسم بریتانیا، همان‌طور که در گذشته اتفاق افتاد، امپریالیسم را شکست نداد. تنها با جایگزینی سرمایه‌داری با سوسیالیسم است که می‌توان امپریالیسم را پایان داد.

این به هیچ‌وجه اهمیت مبارزه روزمره علیه سلطه‌گری ایالات متحده را کاهش نمی‌دهد. با این حال، این بدان معناست که کشورهای شرکت‌کننده در بازار جهانی سرمایه‌داری سیستم امپریالیستی موجود را تقویت خواهند کرد تا زمانی که از سرمایه‌داری خارج نشوند. کشورهای سرمایه‌داری ممکن است به دلیل منافع مشترک خود در مقابله با سلطه ایالات متحده، ائتلافی علیه امریکا تشکیل دهند. این همکاری ممکن است به دلیل منافع اقتصادی یا سیاسی باشد که آنها را در برابر ایالات متحده متحد می‌کند. اما این ائتلاف نمی‌تواند به طور واقعی ضد امپریالیستی باشد، زیرا این کشورها خود به نظام سرمایه‌داری متعهد هستند و در نهایت به تقویت سیستم امپریالیستی می‌پردازند.

چپ باید مواضع خود را به‌طور روشن و بدون ابهام بیان کند: دنیای سرمایه‌داری چندقطبی هیچ شانس برای فرار از تبعات امپریالیسم ندارد، همان‌طور که دنیای سرمایه‌داری تک‌قطبی ندارد. اگر هم چنین چیزی باشد، چندقطبی بودن، رقابت میان کشورهای امپریالیستی را چند برابر و تشدید می‌کند.

به عبارت دیگر، چپ‌گرایان باید شفاف و قاطعانه اعلام کنند که در دنیای سرمایه‌داری، حتی اگر چند قطبی هم باشد، امپریالیسم به‌طور کلی پایان نمی‌یابد و فقط با جایگزینی سرمایه‌داری با سوسیالیسم است که می‌توان این سیستم را شکست داد.

منبع

: <https://mltoday.com/some-clarity-on-imperialism-today/>

برگردان و پانویس ها: الف. کیوان

موج صورتی **Pink Tide** عبارت “موج صورتی”، به یک روند سیاسی در امریکای لاتین اشاره دارد که در آن احزاب چپ‌گرا و سوسیالیستی به قدرت رسیدند یا نفوذ زیادی پیدا کردند. این اصطلاح برای توصیف دوره‌ای از تحولات سیاسی در دهه‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۱۰ به کار می‌رود، زمانی که رهبران چپ‌گرا مانند هوگو چاوز در ونزوئلا، نیکولاس مادورو در همان کشور، اوامورالس در بولیوی، و دیگران به رهبری رسیدند.

اصطلاح «صورتی» به این دلیل استفاده می‌شود که این کشورها معمولاً سیاست‌های چپ‌گرایانه داشتند، اما نه به اندازه‌ای رادیکال که آن را به «موج قرمز» (اشاره به کمونیسم) تبدیل کند، بلکه بیشتر به سیاست‌های سوسیالیستی معتدل‌تر و اصلاح‌طلبانه تمایل داشتند. در این دوره، تمایلات ضد امپریالیستی و مخالفت با نئولیبرالیسم در این کشورها برجسته بود.

در این زمینه، ترجمه دقیق‌تر به فارسی می‌تواند چیزی مانند «موج چپ‌گرایانه» یا «موج سوسیالیستی» باشد. **Steve Ellner** استیو النر (متولد ۲۱ دسامبر ۱۹۴۶) اقتصاددان سیاسی مارکسیست برجسته و محقق امریکائی است که به ویژه به خاطر آثارش در زمینه سیاست‌های امریکای لاتین، به ویژه ونزوئلا شناخته شده است. او به طور گسترده‌ای در موضوعاتی مانند امپریالیسم، سوسیالیسم و اقتصاد سیاسی امریکای لاتین نوشته است. النر به درک امپریالیسم نه تنها به عنوان سلطه نظامی، بلکه به طور پیچیده‌ای مرتبط با ساختارهای اقتصادی سرمایه‌داری تأکید می‌کند. النر مقالاتی در قالب سرمقاله برای روزنامه‌هایی مانند نیویورک تایمز و لس‌آنجلس تایمز نوشته است. بسیاری از آثار علمی او به زبان اسپانیائی ترجمه و منتشر شده‌اند.

از جنوری ۲۰۱۹، او همچنین همکار مجله *Latin American Perspectives* است. **John Bellamy Foster** جان بلامی فاستر (* ۱۹ اگست ۱۹۵۳) روزنامه‌نگار، جامعه‌شناس، مقاله‌نویس و اکوسوسیالیست امریکائی است که سردبیر مجله مارکسیستی **Monthly Review** می‌باشد. فاستر استاد بازنشسته جامعه‌شناسی در دانشگاه اورگن در یوجین است.

Leo Panitch لئو ویکتور پانیچ (۳ مه ۱۹۴۵ – ۱۹ دسامبر ۲۰۲۰) استاد پژوهشی علوم سیاسی اهل کانادا و کرسی تحقیقاتی کانادا در زمینه اقتصاد سیاسی تطبیقی در دانشگاه یورک بود. از سال ۱۹۸۵ تا ویرایش سال ۲۰۲۱، او به عنوان سردبیر مشترک نشریه *Socialist Register* خدمت می‌کرد، که در بررسی‌های سالانه، جنبش‌ها و ایده‌ها را از دیدگاه «چپ نو مستقل» توصیف می‌کند.

Sam Gindin سام گیندین یک اندیشمند و فعال کانادائی است که به خاطر تخصص خود در جنبش کارگری و اقتصاد صنعت خودرو شناخته می‌شود.

نگارش‌های گاندین بر اتحادیه کارگران خودروی کانادا، صنعت خودرو، بحران در کارگری سازمان‌یافته در کانادا و ایالات متحده، و اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری متمرکز بوده است. در سال ۲۰۱۲، او کتاب *ساخت سرمایه‌داری جهانی: اقتصاد سیاسی امپراتوری امریکائی* را منتشر کرد که به طور مشترک با دوست قدیمی‌اش لئو پانیچ نوشته شده است. این کتاب به بررسی توسعه جهانی‌سازی تحت رهبری ایالات متحده در بیش از یک قرن می‌پردازد.

powerful Transnational Capitalist Class ابرطبقه فراملی سرمایه‌داری به گروهی از شرکت‌ها و نهادهای مالی گفته می‌شود که نفوذ و قدرت زیادی در سطح جهانی دارند و می‌توانند سیاست‌ها و فرآیندهای اقتصادی را در کشورهای مختلف تحت تأثیر قرار دهند. این طبقه به طور معمول شامل بزرگترین شرکت‌های چندملیتی، بانک‌ها و نهادهای مالی بین‌المللی است که در بسیاری از کشورهای جهان فعالیت می‌کنند و کنترل زیادی بر جریان‌های اقتصادی، منابع طبیعی و تولید جهانی دارند. این طبقه غالباً از خبگان اقتصادی و سیاسی تشکیل می‌شود که منافع و اهداف اقتصادی مشترک دارند و می‌توانند بر تصمیم‌گیری‌های دولتی و جهانی تأثیر بگذارند.

شرکت **HUAWEI** Huawei Technologies Co., Ltd. یک شرکت تجهیزات مخابراتی و تولیدکننده سخت‌افزار است که در سال ۱۹۸۷ توسط رن ژنگفی تأسیس شد. این شرکت در شنژن، یکی از مناطق ویژه اقتصادی در چین، مستقر است.

در سال ۲۰۱۸، هوای به یکی از بزرگترین تولیدکنندگان اینورتر (تبدیل‌کننده‌های جریان) نیز تبدیل شد. تا پایان سال ۲۰۲۳، این شرکت حدود ۲۰۷,۰۰۰ کارمند در سراسر جهان داشت که از این تعداد، ۱۱۴,۰۰۰ نفر در بخش تحقیق و توسعه فعالیت می‌کردند.

در سال ۲۰۲۳، درآمد سالانه این شرکت حدود ۹۹.۵ میلیارد دلار آمریکا بود و سود خالص آن به حدود ۱۲ میلیارد دلار آمریکا رسید. همچنین، در اپریل ۲۰۲۰، هوای به طور موقت بزرگترین تولیدکننده گوشی‌های هوشمند جهان از نظر تعداد فروش شد و از شرکت‌های سامسونگ و اپل پیشی گرفت.

Kwame Nkrumah کوآمه نکروما ۲۱ سپتامبر ۱۹۰۹ – ۲۷ اپریل ۱۹۷۲، سیاستمدار اهل غنا که بانی استقلال این کشور بود. نکرومه بین سال‌های ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۰ میلادی اولین نخست‌وزیر کشور غنا و بین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۶ میلادی اولین رئیس‌جمهور این کشور بود.

او در پی کودتای نظامیان در سال ۱۹۶۶ حکومتش سرنگون، مجبور به ترک کشور و به کشور رومانی پناهنده شد. دولت در سایه **Deep State** دولت در سایه مفهومی است که به یک شبکه پنهان و غیررسمی از نیروهای دولتی و نهادهای قدرت اطلاق می‌شود که ممکن است خارج از کنترل دولت‌های رسمی و در پی منافع خاص خود عمل کنند. این نیروها ممکن است شامل نهادهای امنیتی، اطلاعاتی، نظامی یا دیگر گروه‌های قدرتمند باشند که در تصمیم‌گیری‌های کلیدی کشور تأثیر دارند اما خود را از چشم عموم و فرآیندهای دموکراتیک پنهان می‌کنند.

در حالی که این مفهوم در میان برخی از نظریه‌پردازان و فعالان سیاسی محبوب است، برخی دیگر آن را به‌عنوان یک نظریه توطئه می‌بینند. در هر صورت، «دولت عمیق» به‌عنوان مفهومی در برخی تحلیل‌ها و بحث‌های سیاسی به کار می‌رود تا به نهادهای پنهان و قدرتمند اشاره شود که ممکن است منافع خود را در مقابل دولت‌های رسمی و ساختارهای دموکراتیک تحمیل کنند.

Walt Whitman Rostow والت ویتمن روستو (زاده ۷ اکتوبر ۱۹۱۶ در نیویورک سیتی – درگذشت ۱۳ فبروری ۲۰۰۳ در آستین، تگزاس) اقتصاددان و تاریخ‌نگار اقتصادی آمریکایی بود. او به دلیل مدل نظریه توسعه خود که در سال ۱۹۶۰ منتشر شد و به مدل روستو مشهور است، شناخته می‌شود. علاوه بر این، از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۹ به عنوان عضو دولت ایالات متحده فعالیت داشت و از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۹ به عنوان مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور لیندون بی. جانسون خدمت کرد.

طرح ابتکاری کمربند و جاده جمهوری خلق چین این طرح شامل دو مسیر تجاری «کمربند اقتصادی راه ابریشم» و «راه ابریشم بحری» است. «کمربند اقتصادی راه ابریشم» در مسیر باستانی راه ابریشم چین را از طریق آسیای میانه، روسیه و خاورمیانه به اروپا متصل می‌کند. «راه ابریشم بحری»، چین را از طریق بحر به جنوب شرق آسیا و آفریقا مرتبط می‌کند. این طرح توسط شی جینگ‌پینگ، رئیس‌جمهور چین، در سال ۲۰۱۳ ارائه شد. علت ارائه طرح آن است که دو موتور مولد اقتصاد چین شامل توسعه زیرساخت‌های اقتصادی داخلی و صادرات کالا به کشورهای در حال توسعه دیگر کارایی گذشته را نداشت. همچنین اقتصادهای غربی دچار رکود شده بود و بازگشت سرمایه‌گذاری داخلی به سرعت در حال زوال بود، زیرا کشور دچار مازاد تولید کالا از مسکن گرفته تا محصولات صنعتی شده بود؛ بنابراین، هدف اصلی طرح تقویت رشد اقتصاد چین بوده‌است و از طریق اجرای این طرح شرکت‌های چینی بدل به شرکت‌های جهانی می‌شود. بدین ترتیب، این شرکت‌ها در همه کشورهای و حتی قطب شمال، تحت برند «یک کمربند و یک راه»، به فعالیت در توسعه زیرساخت‌ها می‌پردازند. چین به‌طور خاص ۶۵ کشور را به عنوان هدف سرمایه‌گذاری زیرساختی تعیین کرده‌است. یک بخش هسته‌ای پروژه، دالان اقتصادی پاکستان-چین از سین

کیانگ تا گوادر به ارزش ۵۴ میلیارد دالر است. همچنین، یک راه‌آهن سریع‌السير ۳،۰۰۰ کیلومتری، جنوب چین را به سنگاپور متصل می‌کند.

G7 گروه هفت (G7)، یک سازمان بین‌دولتی متشکل از کانادا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، جاپان، بریتانیا و ایالات متحده امریکا به اضافه اتحادیه اروپا عضو غیراصلی است. این سازمان حول ارزش‌های مشترک کثرت‌گرایی، لیبرال دموکراسی و دولت نیابتی سازماندهی شده‌است. از سال ۲۰۲۰، اعضای جی۷، اقتصادهای پیشرفته بزرگ صندوق بین‌المللی پول هستند و بیش از نیمی از دارائی خالص جهانی بیش از ۲۰۰ تریلیون دالر ۳۰ تا ۴۳ درصد از تولید ناخالص داخلی جهانی و ۱۰ درصد از جمعیت جهان ۷۷۰ میلیون نفر را تشکیل می‌دهند و اعضای آن، روابط نزدیک دوجانبه سیاسی، اقتصادی، دیپلماتیک و نظامی در امور جهانی دارند.